

مربوط ساخت و بطور خودکار نرخ تبدیل لیره و دلار مشخص شد. اما این نرخ غیرواقعی بود، چون قیمت‌ها در بریتانیا در مقایسه با قیمت‌ها در ایالات متحده آمریکا بیشتر افزایش یافته بود. این کوشش برای بازگشت به نظام پایه طلا با شکست روبرو شد، چون دولت‌ها درک نکرده بودند که این نظام قبل از جنگ چگونه عمل می‌کرد و از همین رو نمی‌فهمیدند که چرا بعد از جنگ درست عمل نمی‌کند.

اگر دولت‌ها تفاوت بین عمل و نظریه را قبل از جنگ می‌دانستند ممکن بود نسبت به تفاوت بین واقعیت‌های قدیم و جدید حساس‌تر گردند. اما آنان نتوانستند دریابند که چگونه جنگ اول جهانی واقعیت‌ها را تغییر داده است. اقتصاد بین‌الملل انعطاف‌ناپذیر شده بود. علاوه بر افزایش بدهی‌ها، ایجاد دیوارهای جدید تعرفه و رشد روزافزون استفاده از سهمیه‌ها هم مطرح بود. اقتصادهای ملی نیز انعطاف‌ناپذیرتر شده بودند. مرزها چسبندگی بیشتری یافته بودند و این به دلیل رشد اتحادیه‌های کارگری بود. از این گذشته، تعداد بیشتری از دولت‌ها، با ایجاد بانک‌های مرکزی نظام پولی خود را از اعتبارات و جریان طلای بین‌المللی جدا ساخته بودند.

در مرکز نظام هم ضعف‌هایی به وجود آمده بود. بریتانیا قدرت رقابت خود را حتی قبل از جنگ جهانی اول از دست داده بود اما تورم دوران جنگ به کاهش این قدرت رقابت شدت بخشیده بود. بازگشت بریتانیا به نظام پایه طلا در سال ۱۹۲۵ وضعیت را برای صنایع این کشور بدتر کرد. از این گذشته اهمیت پاریس و نیویورک به عنوان مراکز مالی افزایش یافته بود و لندن دیگر نمی‌توانست بازار اعتبار را مانند قبل از جنگ تحت سلطه خود داشته باشد. سرانجام نقش طلا نیز تغییر کرده بود. دولت‌ها و بانک‌های مرکزی به جای طلا دلار و لیره استرلینگ ذخیره می‌کردند.

از هم پاشیدگی نظام پولی در دهه ۱۹۳۰
جایگزینی پولهای ملی به جای طلا به عنوان

در این مقاله ابتدا رویدادهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را که بر شکل‌گیری نظام برتون وودز اثر گذاشت بررسی می‌کنیم، سپس به توضیح توافق برتون وودز و روابط پولی بین‌المللی در این نظام و آنگاه به سقوط نظام برتون وودز و جایگزینی آن با نظام نرخ ارز شناور خواهیم پرداخت.

نظام برتون وودز

برنامه‌ریزی برای بازسازی نظام پولی بین‌المللی بعد از جنگ دوم جهانی زمانی آغاز شد که هنوز جنگ به پایان نرسیده بود. مقامات آمریکایی و انگلیسی این طرح را در سال ۱۹۴۴ به پایان رساندند. براساس این طرح، صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه تأسیس گردید. دو جنبه از تجارت قبلی بر طراحی نظام برتون وودز اثر گذاشت: مشکلات به ارث رسیده از جنگ اول جهانی و سیاست‌های نادرستی که توافقات پولی را در آغاز بحران ۱۹۲۹، فروپاشید.

بازسازی پولی در دهه ۱۹۲۰

در خلال جنگ اول جهانی بدهی‌های بین‌المللی به سرعت رشد کرد و این رشد سریع پس از جنگ هم تداوم یافت. یکی از علل تداوم رشد بدهی‌های بین‌المللی عهدنامه ورسای بود که آلمان را مجبور به پرداخت غرامت‌های سنگین می‌کرد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تغییرات قابل ملاحظه‌ای در مانده ترازپرداخت‌های خارجی کشورها به وجود آمد که ناشی از تغییر در قدرت رقابت کشورها و فروش دارایی‌های درآمدزای برخی از آنها بود. بعد از جنگ جهانی اول، آلمان و سایر کشورهای اروپای مرکزی تورم فوق‌العاده شدیدی را تجربه کردند. تورم باعث تغییرات قابل ملاحظه‌ای در نرخ ارز شد که دوباره قیمت‌ها را افزایش داد و تورم را شدیدتر ساخت.

سرانجام کشورها با ارتباط دادن پول خود به طلا، ارزش پول خود را ثبات بخشیدند. در سال ۱۹۲۵ بریتانیا از نو لیره استرلینگ را با طلا

اقتصاد سیاسی روابط پولی بین‌المللی

ترجمه و تلخیص:

دکتر مهدی تقوی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

کشورهای کوچک در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ نظام پایه طلا را کنار گذاشتند، و بقیه کشورها در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ از آنها پیروی کردند. همه نظام پولی شناور را انتخاب نمودند، و بسیاری از کنترل مستقیم تجارت و پرداختها استفاده نمودند تا خود را از توسعه رکود مصون سازند. ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۳۴ دلار را تقلیل ارزش داد و در سال ۱۹۳۳ داوطلبانه نظام پایه طلا را کنار گذاشت.

کشورهایی مانند فرانسه و ایتالیا که هنوز ارتباط پول خود با طلا را حفظ کرده بودند برای دفاع از نرخ ارز، کنترلهای تجاری برقرار کردند و واردات خود را کاهش دادند و مجبور به پیگیری سیاستهای ضد تورمی برای جلوگیری از خروج طلا شدند. کشورهای مزبور در سال ۱۹۳۶ این کوشش را رها کردند و پول خود را تقلیل ارزش دادند. پس از آن نرخهای ارز ثابت یافت و با وجود تغییرات عمده‌ای که رخ داده بود، نرخها چندان با نرخهای سال ۱۹۳۰، پیش از جدایی بریتانیا از نظام پایه طلا تفاوت نداشت. اما این ثبات نرخ ارز با کنار گذاشتن کنترلهای تجاری و کنترلهای پرداخت همراه نبود.

درسهایی که از دوره بین دو جنگ می‌توان فرا گرفت

چه درسهایی از تاریخ غم‌انگیز بین دو جنگ می‌توان فرا گرفت؟ در یک بررسی که در سال ۱۹۴۴ انجام شده نتیجه‌گیری شده است که نباید تعیین نرخ ارز را به نیروهای بازار سپرد، چون نرخهای شناور بسیار پر نوسان است. علاوه بر این، نمی‌توان کار تعیین نرخ ارز را نیز به یک کشور خاص محول کرد و تصمیم‌گیری در مورد نرخ ارز باید بدقت با هماهنگی همه کشورها صورت گیرد. با توجه به تجربه‌های دهه ۱۹۳۰، نمی‌توان از دولتها انتظار داشت که ثبات اقتصاد داخلی خود را فدای حفظ ثبات نرخ ارز کنند. برای دستیابی به ثبات داخلی، کشورهای بزرگ باید سیاستهای اقتصادی بویژه سیاستهای پولی خود را با یکدیگر سازگار کنند. حتی در

دارایی ذخیره در آن زمان راهی برای کاهش وابستگی نظام پولی به عرضه طلائی جدید بود، اما این خود به یکی از نقاط ضعف نظام پولی بدل شد. بریتانیا نقش بانکدار دولتهای خارجی را بازی می‌کرد، اما خود وضعیت رقابتی ضعیفی داشت و ذخایرش تکافوی پاسخگویی به تعهداتش را نمی‌کرد و مانند یک بانک عادی اگر سپرده‌گذاران درصدد دریافت سپرده‌های خود برمی‌آمدند، چون توانایی پرداخت سپرده‌ها را نداشت ورشکست می‌شد. منبعی هم وجود نداشت که در شرایط بحرانی بریتانیا بتواند از آن وام دریافت کند. نهایتاً در سال ۱۹۳۱ این کشور مجبور شد نظام پایه طلا را کنار گذارد.

در بخش اعظم دهه ۱۹۲۰، کشورهایمانند آلمان، کسری تراز پرداختهای خارجی داشتند و باید اصل و فرع بدهیهای خارجی خود را پرداخت می‌کردند. این کشورها تنها می‌توانستند بدهی خود را با وام گرفتن از نیویورک و سایر مراکز مالی پرداخت کنند و بدین ترتیب بدهی آنها رشد می‌کرد. بریتانیا نیز وام می‌گرفت اما این وام‌گیری غیرمستقیم بود؛ سپرده‌های کشورهای دیگر در لندن، بدهی این کشور محسوب می‌شد. در سال ۱۹۲۸ رونق بورس اوراق بهادار در نیویورک موجب جذب منابع مالی و کاهش خروج سرمایه از ایالات متحده آمریکا شد. خروج سرمایه از این کشور نهایتاً در سال ۱۹۲۹ همزمان با آغاز رکود بزرگ متوقف گردید. آلمان و سایر کشورهای بدهکار، پرداخت اصل و فرع بدهیها را متوقف کردند، چون دیگر نمی‌توانستند وام بگیرند و همین باعث کاهش شدید اعتماد به نظام پولی شد. از این گذشته، بانک مرکزی فرانسه نیز تبدیل لیره استرلینگ به طلا را آغاز کرد و ذخایر طلائی بریتانیا کاهش یافت. در سال ۱۹۳۱، بریتانیا به دلیل کمبود ذخایر طلا نظام پایه طلا را کنار گذاشت. بحران ناشی از ورشکستگی بانک انستالت سراسر اروپا را فرا گرفت. نظام پولی به سمت بحران حرکت کرد و رکود اقتصادی را تشدید نمود. برخی از

● در آغاز دوران پس از جنگ جهانی دوم دولتها می‌پنداشتند که به دلیل نوسان بیش از حد نرخهای شناور ارز نباید تعیین نرخ ارز را به نیروهای بازار بسپارند. از طرفی، می‌دانستند که نمی‌توان کار تعیین نرخ ارز را به یک کشور خاص محول کرد بلکه باید تصمیم‌گیری در مورد نرخ ارز با هماهنگی همه کشورها صورت گیرد.

ارتباط دهند. صندوق باید نرخهای اولیه ارز و تغییرات بعدی آنها را تأیید کند. هر دولت برای توجیه تغییر در نرخ ارز، باید به صندوق نشان دهد که تراز پرداختهای خارجی اش دارای عدم تعادل اساسی است. اساسنامه صندوق همچنین از کشورهای عضو می‌خواست که هرچه سریعتر پول خود را قابل تبدیل سازند. کشورها می‌توانستند نقل و انتقالات سرمایه را کنترل کنند. علاوه بر این می‌توانستند از تعرفه و سایر کنترلها به‌عنوان ابزار سیاست تجاری استفاده نمایند. اما نمی‌توانستند شهروندان کشورهای دیگر را از استفاده یا تبدیل پولهای به‌دست آمده از مبادلات حساب جاری بازدارند.

در سال ۱۹۴۷ بریتانیا پول خود را بطور کامل قابل تبدیل کرد، اما خیلی زود مجبور به لغو قابلیت تبدیل شد، چون کشورهایی که ذخایر خود را در خلال جنگ در لندن سپرده‌گذاری کرده بودند، سپرده‌ها را برداشت کردند و به دلار آمریکا تبدیل نمودند و این بخش اعظم وام ارائه شده بوسیله ایالات متحده آمریکا به بریتانیا را جذب نمود. با توجه به این تجربه بریتانیا، کشورهای دیگر به آرامی به سوی قابلیت تبدیل پول خود حرکت کردند. دیگر کشورهای اروپا نهایتاً در سال ۱۹۵۸ به قابلیت تبدیل کامل پول رسیدند و بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته هرگز پول خود را قابل تبدیل نساختند.

نهایتاً در اساسنامه صندوق برای ایجاد منبع قابل اتکایی از ذخایر اعتباری کوشش شد. براساس پیش‌نویس طرح اولیه کینز، صندوق بین‌المللی پول باید به‌عنوان بانک مرکزی جهان عمل می‌کرد. اگرچه طرح کینز عملی نشد، اما برپایه اساسنامه تنظیم شده، صندوق مجموعه‌ای از پولهای کشورهای عضو را در اختیار داشت که کشورها در صورت نیاز می‌توانستند برای تأمین مالی کسری ترازپرداختهای خود، از صندوق وام دریافت کنند.

این منبع از پرداخت حق عضویت اعضا که براساس سهم آنان در تجارت جهانی تعیین

بهترین شرایط هم دولتها نباید انتظار داشته باشند که به ثبات کامل دست یابند بلکه باید منتظر بروز مشکلات تراز پرداختهای خارجی در اثر نوسانات اقتصادی در داخل و خارج باشند. از این گذشته نباید برای تأمین کسری تراز پرداختهای خارجی به وامهای کوتاه‌مدت تکیه کنند. جریان سرمایه خارجی چندان قابل اعتماد نیست و ممکن است هنگام نیاز وجود نداشته باشد. بنابراین ذخایر رسمی باید به اندازه کافی باشد. این نظرات به‌شکل قابل ملاحظه‌ای در طراحی نظام برتون‌وودز در نظر گرفته شد.

توافق برتون وودز

یکی از مشکلات عمده دوره بین دو جنگ جهانی، افزایش بدهیها بود. در دهه ۱۹۴۰ چنین مشکلی وجود نداشت، زیرا ایالات متحده به کشورهای هم‌پیمان خود کمک بلاعوض ارائه می‌کرد و بنابراین آنها نیاز به وام‌گیری نداشتند. علاوه بر این، برنامه‌ریزان دوره جنگ به‌دقت توانستند نیازهای کوتاه‌مدت بعد از جنگ را از نیازهای بلندمدت مدیریت پولی متمایز سازند. برای کمک به بازسازی، ایالات متحده آمریکا وام قابل ملاحظه‌ای به بریتانیا و وام کوچکتری به فرانسه اعطا کرد و سرمایه بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه را نیز تأمین نمود. هنگامی که هزینه بازسازی بیش از مقدار پیش‌بینی شده گردید برنامه کمکهای خارجی آمریکا آغاز شد.

در کنفرانس برتون وودز دولتها کوشش کردند اطمینان حاصل نمایند که نرخهای ارز به شکل با مفهومی انتخاب شود و تنها در صورتی که دلایل منطقی وجود داشته باشد، تغییر کنند؛ از کنترلهای تجاری برای اصلاح تراز پرداختهای خارجی استفاده نگردد و دولتها بتوانند کسری موقت تراز پرداختها را تأمین مالی کنند تا به تغییر نرخ ارز متوسل نگردند.

مطابق اساسنامه صندوق بین‌المللی پول، دولتها باید پول خود را با طلا یا دلار آمریکا

● در کنفرانس برتون وودز دولتها کوشیدند اطمینان حاصل نمایند که نرخهای ارز به شکل با مفهومی انتخاب خواهد شد و تنها در صورتی تغییر خواهد کرد که دلایل منطقی برای آن وجود داشته باشد.

نگاهی کلی

ایالات متحده آمریکا و دلار آن کشور نقش مهمی در نظام برتون وودز بازی می‌کرد، اما این نقش در فاصله سالهای ۱۹۴۵، و ۱۹۷۱ که سالهای آغاز و پایان این نظام بود، تغییر کرده بود. در اولین دهه بعد از جنگ جهانی دوم، اقتصاد جهانی تحت سلطه ایالات متحده آمریکا بود و بحث درباره وضعیت پولی بر کمبود دلار متمرکز بود. سایر کشورهای صنعتی به شدت از جنگ صدمه دیده بودند و برای دریافت کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز، دست خود را به سوی آمریکا دراز کرده بودند تا هم خرابیهای ناشی از جنگ را ترمیم کنند هم کالاهای مصرفی تولید نمایند. علاوه بر این، اقتصاد آمریکا بسته تر از امروز بود و این کشور می‌توانست نسبت به نظام پولی بین‌المللی بی تفاوت باشد. بنابراین نظام پولی بین‌المللی باید مشکلات سایر کشورها را حل می‌کرد.

برای نمونه در سال ۱۹۴۹ بریتانیا و سایر کشورها پول خود را تقلیل ارزش دادند تا بر قدرت رقابت خود در مقایسه با آمریکا بیفزایند، اما مقامات آمریکایی، اعتراضی به این مسئله نکردند. تاریخ‌نویسان اذعان دارند که بریتانیا تمایلی به تقلیل ارزش پول خود نداشت و این آمریکائیان بودند که با توجه به وضعیت نامساعد تراز پرداختهای خارجی بریتانیا از تقلیل ارزش لیره استرلینگ حمایت می‌کردند.

در همین دهه، دولتهای خارجی و بانکهای مرکزی آنها همانگونه که بعد از جنگ اول جهانی لیره استرلینگ ذخیره کرده بودند شروع به انباشت دلار کردند. دلار در این دهه بدل به عمده‌ترین پول ذخیره گردید و این چیزی نبود که برای آن برنامه‌ریزی شده باشد. دولت آمریکا در پی آن نبود که دلار نقش پول ذخیره را بازی کند و تا دهه ۱۹۶۰ به این مسئله توجهی نداشت.

در دهه ۱۹۵۰ بازسازی خرابیهای جنگ پایان یافت. اگر چه اقتصاد آمریکا هنوز هم

می‌گردید و باید ۲۵ درصد آن به طلا و ۷۵ درصد دیگرش به پول ملی پرداخت می‌شد، تأمین گردید.

هنگامی که مانده پول ملی هر يك از اعضا کمتر از سهمیه یا حق عضویت آن می‌شد، به مقدار تفاوت بین این دو، عضو دارای ذخایر بود. و برعکس هنگامی که مانده پول ملی عضو بیش از سهمیه یا حق عضویت وی می‌گشت عضو از صندوق اعتبار گرفته بود. مانده موجودی پول عضو در صندوق نمی‌توانست بیش از ۲۰۰ درصد سهمیه‌اش گردد.

هر عضو هنگام استفاده از منابع صندوق، داراییهای ذخیره و پول سایر اعضا را در مقابل پول ملی خود خریداری می‌کند. پس منابع مالی صندوق بین‌المللی پول از محل سهمیه یا حق عضویت پرداختی به وسیله اعضا تأمین شده است. این سهمیه‌ها ۶ بار افزایش یافته‌اند. در سال ۱۹۸۳، سهمیه اعضا به ۹۴/۷ میلیارد دلار افزایش یافت که ۱۸/۸ میلیارد دلار آن (در حدود ۱۹/۹ درصد از کل) سهمیه پرداختی بوسیله ایالات متحده آمریکا بود. چون حق رأی براساس سهمیه پرداختی تعیین می‌گردد، ایالات متحده آمریکا در صندوق بین‌المللی پول ۱۹/۹ درصد حق رأی دارد.

روابط پولی در نظام برتون وودز

با نگاهی به تاریخ پولی از زمان جنگ دوم جهانی به بعد، می‌توانیم بی‌ثباتی دهه ۱۹۷۰ را با ثبات دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ یعنی دوره حاکمیت نظام برتون وودز مقایسه کنیم. نرخهای تورم و بیکاری در دهه ۱۹۷۰ بسیار بالا بود، تجارت جهانی به آرامی رشد می‌کرد و نوسان نرخهای ارز هم قابل ملاحظه بود. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نرخهای تورم و بیکاری در اکثر کشورها پایین تر و نرخهای ارز نسبتاً با ثبات بود. اما در این دو دهه بحرانهای تراز پرداختهای خارجی و بحرانهای ارزی باعث انتقاد شدید از نظام برتون وودز شد.

● براساس پیش نویس طرح اولیه کینز، صندوق بین‌المللی پول باید به عنوان بانک مرکزی جهان عمل می‌کرد.

عمده این کشور برای بازسازی بعد از جنگ جهانی دوم خواهد بود. اما به این وعده وفا نشد. چون روابط آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی به تیرگی گرائید، مشکلات اقتصادی اروپای غربی با مشکلات سیاسی در هم آمیخت و در سال ۱۹۴۹ به تشکیل ناتو انجامید. در سال ۱۹۴۷ آشکار شد که ایالات متحده آمریکا باید باز هم به اروپا کمک کند. این مسائل باعث پا گرفتن طرح مارشال شد که هدف از آن کمک بیشتر به اروپا بود. از اتحاد جماهیر شوروی نیز خواسته شد که برای اجتناب از تقسیم دائمی اروپا در این طرح مشارکت کند. اما این کشور با برنامه ریزی اقتصادی مشترک مخالفت کرد، زیرا از آن هراس داشت که این مسئله کنترل شوروی را بر اروپای شرقی متزلزل سازد. بدین ترتیب کشورهای اروپای غربی برنامه مشترکی برای بازسازی تهیه و سازمانی برای نظارت بر اجرای آن ایجاد کردند. کنگره آمریکا هم در ۱۹۴۸ کمک به این برنامه را تصویب کرد. در سه سال اول اجرای طرح مارشال ایالات متحده آمریکا ۱۱ میلیارد دلار در اختیار این طرح قرار داد.

طرح مارشال سه نقش اساسی در بازسازی اقتصاد جهانی ایفا کرد. نخست، به اروپائیان اجازه داد تا کالاهای سرمایه‌ای و مواد خام مورد نیاز برای راه‌اندازی دوباره صنایع خود را خریداری کنند. این مسئله مستقیماً کمبود دلار را جبران کرد. دوم، به اروپائیان اجازه داد تا کنترل‌های تجاری و کنترل پرداختها را که برای ذخیره‌سازی دلار کمیاب در پیش گرفته بودند، کنار گذارند. ابتدا تجارت بین کشورهای اروپایی، بدون استفاده از دلار، رشد کرد و هنگامی که این کشورها صدور کالا به ایالات متحده آمریکا را آغاز کردند، محدودیتهای استفاده از دلارهای تحصیل شده کنار رفت. سوم، طرح مارشال به کشورهای اروپایی کمک کرد تا ذخایری انباشته سازند. این کشورها مقدار قابل ملاحظه‌ای طلا از آمریکا خریداری کردند و ذخایر دلاری خود را افزایش دادند.

اقتصادی نسبتاً بسته بود، اما رقابت سایر کشورها را در بازار داخلی خود و بازارهای بین‌المللی تجربه می‌کرد. علاوه بر این، شرکت‌های آمریکایی شروع به سرمایه‌گذاری در اروپا کردند که این باعث خروج قابل ملاحظه سرمایه از ایالات متحده آمریکا گردید. تراز پرداختهای خارجی آمریکا دچار کسری شد و مازاد دلار جای کمبود دلار را گرفت.

برای نمونه در سال ۱۹۶۸، فرانسه با مشکل تراز پرداختهای خارجی روبرو گشت که تقلیل ارزش فرانک فرانسه را در مقابل مارک آلمان ایجاب می‌کرد، اما مقامات فرانسه و آلمان در مورد بهترین روش دستیابی به این مهم به توافق نرسیدند. هر کشور می‌خواست که دیگری وارد عمل نشود. فرانسویان می‌خواستند آلمانها ارزش مارک را افزایش دهند و آلمانها می‌خواستند فرانسویان ارزش فرانک را در مقابل دلار تقلیل دهند. آمریکائیان از فرانسویان حمایت می‌کردند، چون افزایش ارزش مارک قدرت رقابت کالاهای آمریکایی را نسبت به کالاهای آلمانی افزایش می‌داد، در حالی که تقلیل ارزش فرانک از قدرت رقابت آمریکا در مقابل فرانسه می‌کاست.

هنگامی که در سال ۱۹۷۱ کسری تراز پرداختهای خارجی ایالات متحده آمریکا بسیار قابل ملاحظه گردید، دلار تقلیل ارزش یافت، اما مشکلات تراز پرداختهای خارجی آمریکا به نقش دلار به‌عنوان پول ذخیره لطمه نزد. برعکس ذخایر دلاری با شدت بیشتری افزایش یافت. در این زمان اکثر دولتها از این وضعیت ناراضی بودند و خواستار اصلاح نظام برتون وودز گردیدند.

کمبود دلار

هنگامی که از کنگره آمریکا خواسته شد عضویت این کشور را در صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) تأیید کند، وعده داده شد که حق عضویت پرداختی به این دو نهاد، آخرین کمک

● در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نرخ‌های تورم و بیکاری در اکثر کشورها پایین‌تر از سابق، و نرخ‌های ارز نسبتاً با ثبات بود. ولی در این دو دهه بحرانهای تراز پرداختهای خارجی و بحرانهای ارزی باعث انتقاد شدید از نظام برتون وودز شد.

مازاد دلار

در اوایل دهه ۱۹۵۰ برخی از اقتصاددانان بر این باور بودند که کمبود دلار می‌تواند پدیده‌ای دائمی باشد و کشورهای دیگر حتی اگر در بازسازی خرابیهای جنگ موفق گردند نمی‌توانند از نظر اقتصادی به پای ایالات متحده آمریکا برسند، زیرا نوآوریها در اقتصاد آمریکا بسیار با سرعت انجام می‌شود. اما در سال ۱۹۵۸ وضعیت تراز پرداختهای آمریکا به وخامت گرائید و کمبود دلار جای خود را به مازاد دلار داد.

اکثر اقتصاددانان از این وضعیت خوشحال بودند زیرا این را نشانه‌ای از بازسازی کامل اقتصادهای اروپا و ژاپن می‌دانستند. اینان بر این عقیده بودند که تراز پرداختهای خارجی آمریکا زمانی که شرکتهای آمریکایی خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، بهبود خواهد یافت. اما کسری تراز پرداختهای آمریکا به مازاد تبدیل نشد و این مسئله باعث کاهش ذخایر طلای این کشور گردید. برخی از اقتصاددانان عقیده داشتند دلار ارزشی بیش از حد یافته است که علت آن نیز تقلیل ارزش برخی از پولها و افزایش نرخ تورم در آمریکا می‌باشد.

درست قبل از انتخابات سال ۱۹۶۰ در آمریکا، سفته‌بازی در بازار طلای لندن شدت گرفت. این بازار بازاری است که بخش خصوصی در آن به‌مبادله می‌پردازد. علت رونق سفته‌بازی انتشار این شایعه بود که دولت جدید ایالات متحده ارزش دلار را تقلیل خواهد داد و این مسئله باعث افزایش قیمت طلا خواهد شد. اما ایالات متحده آمریکا با همکاری سایر کشورها برای فروش، طلا به بازار لندن عرضه کرد و قیمت طلا در این بازار کاهش یافت. اگر چه حتی قبل از انتخابات، کندی تعهد کرده بود که ارزش دلار را تقلیل نخواهد داد.

چشم‌انداز بلندمدت وضعیت دلار به سختی قابل ارزیابی بود. از یک سو قدرت رقابت کالاهای آمریکایی افزایش یافته بود. رکود سالهای ۱۹۵۷-۵۸ و ۱۹۶۰-۶۱ نرخ تورم را در

در آغاز سال ۱۹۵۸ یعنی هنگام تشکیل جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) کشورهای اروپایی پول خود را قابل تبدیل ساختند. در این دوره نقش صندوق بین‌المللی پول اندک بود. در واقع صندوق تصمیم گرفته بود کشورهایی که از طرح مارشال کمک دریافت می‌کردند نتوانند از صندوق دلار خریداری کنند. این تصمیم با کوششهای اولیه صندوق برای متمایز ساختن نیاز به منابع مالی لازم برای بازسازی از نیاز به منابع مالی لازم برای حل مشکلات تراز پرداختهای خارجی سازگار بود. اما برخلاف اساسنامه صندوق که مقرر می‌داشت تغییر بیش از یک درصد در ارزش خارجی پول باید با توافق صندوق انجام گیرد. در سال ۱۹۴۹ بریتانیا رسماً تقلیل ارزش لیره استرلینگ را بدون توافق با صندوق به این نهاد گزارش داد. در ۱۹۵۰ کانادا از اساسنامه صندوق سرپیچی کرد و دلار کانادا را شناور ساخت ولی صندوق این کشور را مجازات نکرد.

صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۵۶ فعالتگر گردید البته نه از نظر نظارت بر سیاستهای ارزی بلکه در مقام یک منبع اعتباردهی. جنگ بین مصر و اسرائیل که در آن بریتانیا و فرانسه نیز درگیر بودند باعث بسته شدن کانال سوئز گردید. تجارت نفت مختل شد و به اقتصادهای بریتانیا و فرانسه صدمه زد. در بازارهای ارز، انتظار تقلیل ارزش لیره استرلینگ و فرانک فرانسه شدت گرفت. مقامات بریتانیا و فرانسه در بازارهای ارز مداخله کردند تا از کاهش ارزش پول خود جلوگیری نمایند. این مداخله با وام گرفتن از صندوق عملی گردید.

این برداشتها از صندوق از نظر حجم و روش کار اهمیت داشت. صندوق از فرانسه خواست سیاستهای ضد تورمی در پیش گیرد زیرا به عقیده صندوق مشکلات فرانسه ناشی از تورم داخلی بود و نه بسته شدن کانال سوئز. علاوه بر این صندوق در بحثهایی که به تقلیل ارزش فرانک انجامید، مشارکت نمود.

● طرح مارشال سه نقش اساسی در بازسازی اقتصاد جهانی ایفا کرد. به اروپاییان اجازه داد تا اولاً کالاهای سرمایه‌ای و مواد خام مورد نیاز برای راه‌اندازی دوباره صنایع خود را خریداری کنند؛ ثانیاً کنترل‌های تجاری و کنترل پرداختها را کنار گذارند؛ و ثالثاً ذخایری انباشته سازند.

می‌کردند. کشورها اگر چه می‌توانستند دلارهای خود را در آمریکا به طلا تبدیل کنند، اما در دهه ۱۹۶۰ چنین نکردند. در این مورد فرانسه استثناء است. دوگل تنها کشوری بود که با هدف کاهش نقش دلار و نفوذ ایالات متحده در اروپا این کار را انجام داد.

هنگامی که خروج سرمایه از آمریکا کاهش نیافت، دولت کندی قانون مالیات برابری نرخ بهره را برای اوراق بهادار خارجی تصویب نمود. در سال ۱۹۶۵ جانسون از بانکهای آمریکایی خواست تا داوطلبانه وام به خارجیان را محدود کنند و از شرکتهای آمریکایی خواست تا سرمایه‌گذارهای مستقیم خارجی خود را کاهش دهند. در سال ۱۹۶۸ این درخواستها به کنترلهای رسمی تبدیل شد. اما در این زمان کسری تراز پرداختهای خارجی آمریکا به دلیل جنگ ویتنام و اثر آن بر اقتصاد این کشور به شدت افزایش یافته بود. جانسون تلاش داشت بدون افزایش مالیات هزینه‌های جنگ را تأمین کند و این باعث افزایش فشار تورمی شده بود. چشم‌انداز وضعیت دلار در آینده تیره می‌نمود.

علاوه بر این، سایر کشورها نیز در وخامت وضعیت نظام پولی بین‌المللی سهم داشتند. بریتانیا در آغاز دهه ۱۹۶۰ دچار کسری تراز پرداختها گردید و برخی اعضای کابینه بریتانیا موافق تقلیل ارزش لیره استرلینگ بودند. آمریکا با این کار مخالف بود، زیرا تصور می‌کرد این کار سفته‌بازی روی دلار را افزایش خواهد داد. بریتانیا به حمایت از ارزش لیره استرلینگ ادامه داد، از کشورهای دیگر مقادیر قابل ملاحظه‌ای وام گرفت و از صندوق بین‌المللی پول نیز در سه نوبت کمک دریافت کرد. اما نهایتاً در سال ۱۹۶۷ ذخایرش کاهش یافت و مجبور به تقلیل ارزش لیره از ۲/۸ دلار به ۲/۴ دلار شد.

در بهار ۱۹۶۸، نظاهرات و اعتصابهای دانشجویان و کارگران فرانسوی باعث خروج سرمایه قابل ملاحظه‌ای از فرانسه شد. دولت برای پایان دادن به اعتصابات مزدها را افزایش داد که این قدرت رقابت کالاهای فرانسوی را کاهش

این کشور کاهش داده بود و صادرات این کشور سریعتر از وارداتش رشد می‌کرد. حسابجاری تراز پرداختهای ایالات متحده آمریکا در اوایل دهه ۱۹۶۰ دارای مزاد چشمگیری بود. اما از سوی دیگر، شرکتهای آمریکایی به میزان قابل ملاحظه‌ای در اروپا سرمایه‌گذاری می‌کردند و خروج سرمایه از آمریکا رشد می‌نمود. با این باور که رشد مزاد حسابجاری تراز آمریکا ادامه و خروج سرمایه از این کشور کاهش خواهد یافت، دولت کندی اگرچه داشت که در مورد دلار کاری انجام دهد. این دولت کوشش کرد از هزینه نظامیان آمریکا در اروپا بکاهد و ارائه کمک خارجی ایالات متحده آمریکا را به خرید کالای آمریکایی مشروط نمود. اما کندی تمایلی به اعمال سیاست پولی و مالی انقباضی و کاهش رشد اقتصاد داخلی نداشت زیرا وعده داده بود که نرخ بیکاری را کاهش خواهد داد. دولت کندی که در مورد چشم‌انداز بلندمدت دلار خوش بین بود، بر تأمین مالی و نه تعدیل اقتصادی تأکید نمود و کوشید از کاهش ذخایر طلای کشور جلوگیری کند. علاوه بر این سعی کرد دولتهای خارجی را به نگهداری ذخایر دلار به جای ذخایر طلا تشویق کند. به‌منظور توانا ساختن صندوق بین‌المللی پول برای کمک به ایالات متحده آمریکا، نه کشور عمده دیگر جهان به‌همراه ایالات متحده توافق‌نامه عمومی برای وام‌گیری را امضاء نمودند. براساس این توافق‌نامه کشورها تعهد نمودند در صورت نیاز صندوق هنگام برداشتهای قابل ملاحظه از پول سایر اعضا، پول ملی خود را وام دهند. این گروه به گروه ۱۰ معروف شدند. در سال ۱۹۸۳ حجم تعهدات افزایش یافت و این توافق انعطاف‌پذیرتر شد.

در نظام برتون وودز ایالات متحده آمریکا برای ثبات بخشیدن به ارزش دلار بطور منظم در بازارهای ارز مداخله نمی‌کرد؛ این وظیفه به بانکهای مرکزی کشورهای دیگر محول شده بود. بانکها هنگامی که دلار با خطر تقلیل ارزش روبرو می‌گردید در بازارهای ارز دلار خریداری

● در نظام برتون وودز، آمریکا برای ثبات بخشیدن به ارزش دلار بطور منظم در بازارهای ارز مداخله نمی‌کرد بلکه این وظیفه را به عهده بانکهای مرکزی کشورهای دیگر گذاشته بود.

داد. در سال ۱۹۶۹ بعد از استعفای دوگل فرانسه بدون مشورت با دیگران ارزش فرانک را تقلیل داد. بعد از تقلیل ارزش لیره استرلینگ سفته‌بازی روی دلار افزایش یافت. خرید طلا شدت گرفت و همین باعث توقف معاملات در بازار طلا شد. نهایتاً بازار به دو قسمت تقسیم شد دولت‌ها می‌توانستند طلا به قیمت ۳۵ دلار هر اونس، قیمت رسمی قدیمی خریداری کنند اما نمی‌توانستند آن را در بازار لندن بفروشند، زیرا قیمت را در این بازار عرضه و تقاضای بخش خصوصی تعیین می‌کرد. بعد از تقلیل ارزش فرانک سفته‌بازی شدت بیشتری گرفت و این به دلیل شایعه افزایش ارزش مارک بود. مقامات آلمانی برای جلوگیری از افزایش مارک، شروع به خرید دلار در بازار ارز کردند، اما نهایتاً ارزش مارک در مقابل دلار ۱۰ درصد افزایش یافت.

نخستین گام در راه اصلاح نظام پولی

اقتصاددانان در دهه ۱۹۵۰ شروع به انتقاد از نظام برتون‌وودز کردند. برخی بر این باور بودند که نرخ ارز باید شناور گردد. گروه دیگری عقیده داشتند پویایی سیاسی، نظام نرخ‌ها را بسیار انعطاف‌ناپذیر ساخته است. هنگامی که تراز پرداخت‌های یک کشور دچار کسری می‌گردد، شایعات در مورد تقلیل ارزش پول آینده آن کشور در بازار قوت می‌گیرد و اگر دولت این مسئله را انکار نکند، خروج سرمایه از کشور آغاز می‌شود؛ ذخایر کاهش می‌یابد و دولت مجبور به تقلیل ارزش پول می‌شود. اگر دولت تقلیل ارزش پول را انکار کند، به اراده خود ارزش پول را تقلیل نمی‌دهد، چون این به معنی پذیرفتن شکست سیاست‌های اقتصادی است و از اعتبار دولت می‌کاهد.

این پویایی‌های سیاسی کار صحبت درباره تغییر نرخ ارز را برای دولت مشکل می‌سازد. در نظام برتون‌وودز طلا تنها دارایی ذخیره معرفی شده بود و تغییر در قیمت طلا روش مورد اشاره برای تعدیل عرضه ذخایر بین‌المللی بود. در ۱۵ سال بعد از جنگ دوم

جهانی، موجودی طلا تنها اندکی بیش از یک درصد رشد کرد و رشد مانده‌های دلاری عامل اصلی رشد داراییهای ذخیره بود.

در سالهای بین دو جنگ جهانی، تغییر ذخایر از لیره استرلینگ به طلا باعث بحرانی شد که بریتانیا را مجبور به کنار گذاردن نظام پایه طلا ساخت. رابرت تریفین در کتابی بنام بحران طلا و دلار در سال ۱۹۶۰ هشدار داد که این واقعه می‌تواند دوباره اتفاق افتد. وی اشاره کرد که برای عرضه ذخایر به بقیه جهان، ایالات متحده آمریکا مجبور است در تراز پرداخت‌های خارجی خود کسری داشته باشد که این مسئله باعث کاهش ذخایر این کشور می‌شود و اعتماد بین‌المللی به دلار را کاهش می‌دهد.

تریفین شکل جدیدی از پیشنهاد بریتانیا در خلال مذاکرات برتون‌وودز را مطرح ساخت. وی پیشنهاد کرد صندوق بین‌المللی پول، پول مخصوص خود را انتشار دهد و به عنوان اعتبار در اختیار اعضا قرار دهد. دولت‌ها می‌توانند این پول را در ازاء دلار و سایر داراییهای ذخیره خریداری کنند. صندوق هم می‌تواند وارد عملیات بازار باز برای خرید و فروش اوراق بهادار شود و کار یک بانک مرکزی جهانی را انجام دهد.

ایالات متحده آمریکا که علاقمند بود سایر کشورها به عنوان دارایی ذخیره، دلار نگاهداری کند مخالف این پیشنهاد بود. فرانسه می‌خواست طلا در داراییهای ذخیره نقش بیشتری داشته باشد. اما در سال ۱۹۶۵، وضعیت کسری تراز پرداخت‌های آمریکا به سمت بهبود حرکت کرد و این کشور موافقت خود را با ایجاد دارایی ذخیره جدید اعلام نمود. در سال ۱۹۶۷ با ایجاد حق برداشت مخصوص (SDR) به وسیله صندوق بین‌المللی پول موافقت شد و در سال ۱۹۶۹ حق برداشت مخصوص برای کامل ساختن داراییهای ذخیره ایجاد گردید.

قرار شد به هر کشور متناسب با سهمیه یا حق عضویتش، حق برداشت مخصوص تخصیص داده شود. هر کشور می‌تواند با حق برداشت مخصوص، پول سایر کشورها را خریداری کند.

● در نظام برتون‌وودز طلا تنها دارایی ذخیره معرفی شده بود و تغییر قیمت طلا روش معمول برای تعدیل عرضه ذخایر بین‌المللی بود.

ابتدا ارزش حق برداشت مخصوص براساس طلا تعیین می‌شد ولی از سال ۱۹۸۷ به بعد ارزش آن به وسیله سبدهی از پنج پول دلار آمریکا، مارک آلمان، فرانک فرانسه، ین ژاپن و لیره استرلینگ بریتانیا تعیین می‌شود.

نظام در بحران

هنگامی که تریفین کتاب بحران طلا و دلار را انتشار داد، هنوز آمریکا ذخایر چشمگیر و قدرتمندی در اختیار داشت. موجودی طلای این کشور بزرگتر از بدهیهای آن به نهادهای رسمی خارجی بود. اما کسری تراز پرداختهای خارجی در دهه ۱۹۶۰ موجودی طلای این کشور را کاهش و بدهیهایش را افزایش داد و وضعیت ذخایر آن را تضعیف کرد. در سال ۱۹۷۰، با افزایش کسری تراز پرداختها مانده موجودی طلا و بدهیها منفی گردید.

در سه ماهه اول سال ۱۹۷۱ دولتهای خارجی و بانکهای مرکزی برای جلوگیری از کاهش ارزش دلار مجبور به خرید ۵ میلیارد دلار در بازارهای ارز گردیدند. شایعات جدیدی انتشار یافت مبنی بر اینکه ارزش مارک آلمان افزایش خواهد یافت و سفته‌بازان شروع به خرید مارک آلمان کردند. تنها در یک روز از ماه مه بانک مرکزی آلمان مجبور به خرید یک میلیارد دلار گردید. روز بعد در چهار ساعت اول روز به اجبار یک میلیارد دلار دیگر نیز خریداری کرد و پس از آن مداخله در بازار را متوقف ساخت و اجازه داد مارک ارزش اضافه کند.

در سال ۱۹۷۱ حتی حسابجاری تراز پرداختهای آمریکا هم برای اولین بار در قرن بیستم دچار کسری گردید و نرخ بیکاری در این کشور به ۶ درصد رسید که در آن روزگار نرخ بسیار بالا بود. مقامات آمریکا تمایلی به تقلیل ارزش دلار نداشتند و در جستجوی راهی بودند که دولتهای دیگر را به افزایش ارزش پول خود در مقابل دلار ترغیب نمایند. اگرچه در نیمه اول سال ۱۹۷۱ کسری تراز

پرداختهای خارجی آمریکا بسیار حجیم بود، اما چندان از ذخایر طلای این کشور کاسته نشد. اما در ماه اوت فرانسه با دلارهای خود طلا خریداری کرد و شایع شد که بریتانیا نیز می‌خواهد از فرانسه پیروی کند. در ۱۵ اوت نیکسون اعلام کرد برای اصلاح وضع اقتصاد داخل، موقتاً افزایش مزدها و قیمتها را متوقف می‌کند و از کنگره درخواست نمود تا به منظور افزایش تولید و اشتغال در داخل، اعتبار (معافیت) مالیاتی سرمایه‌گذاران را تصویب کند و برای بهبود وضعیت بین‌المللی، خزانه‌داری را از خرید و فروش طلا منع نمود.

علاوه بر این، دو جریمه برای کشورهای خارجی که ارزش پول خود را افزایش نمی‌دادند وضع کرد. یکی از آنها تعرفه بستن بر صادرات آنها بود. پس از نطق نیکسون چند کشور دیگر از آلمان پیروی کردند و پول خود را همانطور که آمریکا می‌خواست شناور خواستند.

بعد از ماهها چانه‌زنی در اجلاس‌های انستیتوی اسمیتسونین در واشنگتن در مورد نرخ برابری پولها توافق حاصل شد. چند کشور ارزش پول خود را در مقابل دلار افزایش دادند و ایالات متحده نیز دلار را برحسب طلا تقلیل ارزش داد و قیمت رسمی هر اونس طلا را از ۳۵ دلار به ۳۸ دلار رساند. اما خزانه‌داری آمریکا همچنان خرید و فروش طلا را متوقف ساخته بود. در اوایل سال ۱۹۷۳، آمریکا دوباره تصمیم به تقلیل ارزش دلار گرفت. اما کشورهای صنعتی در آن زمان یکی یکی پولهای خود را شناور می‌ساختند.

روابط پولی در نظام نرخ ارز شناور

مدیران برخی از بانکهای مرکزی مدعی‌اند که حتی قبل از سال ۱۹۷۳ موافق شناور ساختن ارزش پولها بوده‌اند اما نمی‌توانستند دولتهای خود را قانع کنند. در سال ۱۹۷۳ هم معتقد بود شناوری پولها باید موقت باشد. در واقع «کمیتة ۲۰» مأموریت داشت یا یک نظام باثبات و قابل تعدیل نرخ ارز، یا چیزی شبیه

● اگر بخواهیم تنها از يك رویداد به عنوان رویدادی مؤثر بر تصمیم‌گیری دایر بر تداوم نظام نرخ ارز شناور یاد کنیم آن رویداد شوک نفتی سال ۱۹۷۳ است.

بر تون وودز اما با انعطاف پذیری بیشتر را طراحی کند. سرانجام نظام شناور دائمی شد و اساسنامه صندوق بین المللی پول برای قانونی ساختن آنها اصلاح گردید.

در کمیته ۲۰ تمامی اعضای صندوق بین المللی پول مشارکت داشتند اما کار کمیته، بررسی تفاوت نظرات اروپائیان و آمریکائیان بود. آمریکائیان خواستار نوعی فرایند تعدیل متقارن بودند که در آن کشورهایی که مازاد تراز پرداختهای خارجی داشتند با کشورهای دارای کسری برای حذف آن همکاری کنند. علاوه بر این می خواستند ایالات متحده آمریکا بتواند (مانند سال ۱۹۷۱) با آزادی، نرخ ارز را بدون اخلال در نظام پولی بین المللی تغییر دهد. اینان خواستار آن بودند که هر کشور وقتی ذخایرش از سطح خاصی پایین تر رود، سیاستهای انقباضی در پیش گیرد یا ارزش پول خود را تقلیل دهد و هرگاه ذخایر آن از حد خاصی بالاتر رود سیاستهای انبساطی در پیش گیرد یا ارزش پول خود را افزایش دهد. دولتهایی که از این کار اجتناب می کنند باید جریمه شوند.

اروپائیان خواستار نظام متقارن تری بودند که در آن ایالات متحده آمریکا نمی توانست کسری تراز پرداختهای خارجی خود را با انباشت بدهیهای دلاری تأمین مالی کند و اتخاذ سیاستها برای از بین بردن کسری را به تعویق اندازد. علاوه بر این آنان می خواستند ایالات متحده موجودیهای دلاری انباشته شده بوسیله کشورهای دیگر را به سایر داراییهای ذخیره تبدیل کند. اگر آمریکائیان و اروپائیان به توافق می رسیدند، کمیته ۲۰ می توانست طرحی ارائه کند. اما آمریکائیان همچنان بر نقش دلار به عنوان یک دارایی ذخیره تأکید داشتند و نمی خواستند تعهد تبدیل دلار به سایر ذخایر را بپذیرند.

شوگ نفتی سال ۱۹۷۳ و مشکلاتی که به وجود آورد باعث تداوم استفاده از نظام شناور شد. در نوامبر ۱۹۷۵ هنگامی که کشورهای بزرگ صنعتی اولین اجلاس اقتصادی خود را

در نزدیکی پاریس برگزار کردند درباره اصلاح اساسنامه صندوق برای قانونی ساختن نظام شناور به توافق رسیدند. در ۱۹۷۸ اساسنامه صندوق برای بار دوم اصلاح شد و در آن به هر دولت اجازه داده شد تا هر ترتیب دلخواهی را که برای نظام ارزی می خواهد انتخاب کند اما صندوق باید بر سیاستهای ارزی اعضا نظارت داشته باشد.

اولین شوک نفتی

اگر بخواهیم تنها یک رویداد را به عنوان رویدادی مؤثر بر تصمیم گیری در مورد انتخاب نظام نرخ شناور نام ببریم آن رویداد افزایش قیمت نفت بود که از سال ۱۹۷۳ آغاز شده بود. در اکتبر این سال جنگ بین مصر و اسرائیل در گرفت و کشورهای عرب تولیدکنندگان نفت مانند عربستان سعودی فروش نفت به هلند و ایالات متحده آمریکا را که روابط نزدیکی با اسرائیل داشتند تحریم نمودند. قیمت نفت به شدت افزایش یافت چون شرکتهای نفتی برای افزایش موجودی خود، خرید نفت را سرعت بخشیدند. در ماه دسامبر اوپک که اعضای آن علاوه بر کشورهای عرب تولیدکننده شامل اندونزی، ایران، نیجریه و ونزوئلا نیز می شد بر این باور بود که دنیا توان پرداخت قیمتهای بالاتر را دارد. اوپک قیمتهای قراردادی خود را از کمتر از ۳ دلار برای هر بشکه به بیش از ۹ دلار افزایش داد. افزایش قیمت نفت سه اثر عمده بر اقتصاد بین الملل داشت. نخست، قیمت تمامی کالاهای ساخته شده از نفت را افزایش داد و این باعث افزایش قیمت سایر کالاها و خدمات شد. نرخهای مزد نیز برای جبران افت سطح زندگی افزایش یافت. نرخهای تورم در آن زمان بالا بود. افزایش قیمت نفت این نرخها را بیشتر افزایش داد. برای نمونه در ژاپن نرخ تورم در سال ۱۹۷۳ به ۱۲ درصد یعنی دو برابر متوسط این نرخ در دهه ۱۹۶۰ رسید و دوباره در سال ۱۹۷۴ به ۲۴ درصد افزایش یافت.

دوم، فعالیتهای اقتصادی را در کشورهای

● افزایش قیمت نفت سه اثر عمده بر اقتصاد بین الملل داشت. نخست، قیمت تمامی کالاهای ساخته شده از نفت و به تبع آن قیمت سایر کالاها و خدمات را افزایش داد. دوم فعالیت های اقتصادی را در کشورهای واردکننده نفت کاهش داد. سوم، باعث شد حسابجاری تراز کشورهای واردکننده نفت دچار کسری شود.

واردات این کشورها کسری تراز کشورهای واردکننده نفت نیز افزایش می‌یافت. به جای تعدیل اقتصادی راه تأمین مالی کسری در پیش گرفته شد. مقداری از کسری تراز به وسیله صندوق بین‌المللی پول تأمین مالی شد. اما این کسری عمدتاً از سایر منابع دیگر تأمین گردید. کشورهای عضو اوپک که قادر به خرج درآمدهای نفتی عظیم خود نبودند، مقادیر قابل ملاحظه‌ای از آن را در بانکهای تجاری سپرده‌گذاری کردند. بانکها این منابع را به دولتها و بخش دولتی سایر کشورها وام دادند. ابتدا وامها به کشورهای توسعه‌یافته مانند بریتانیا و ایتالیا داده شد. سپس وام‌دهی به کشورهای توسعه‌نیافته نیز آغاز گردید. در آخر سال ۱۹۷۳ بدهی کشورهای درحال توسعه، به ۱۳۰ میلیارد دلار سرزد. سه سال بعد بدهی آنها بالغ بر ۲۸۸ میلیارد دلار بود.

سالهای ضعف دلار

در نخستین ماههای شناوری ارزش پولها، ارزش دلار در مقابل پول اکثر کشورهای عمده صنعتی تقلیل یافت. هنگام توافق اسمیتسونین یک مارک برابر ۰/۳۱ دلار بود. در اواسط سال ۱۹۷۳، یک مارک ارزشی برابر ۰/۴۱ دلار داشت. شوک اول نفتی ارزش دلار را در مقابل مارک وین افزایش داد اما در سال ۱۹۷۷ دوباره دلار تضعیف شد.

اقتصاد ایالات متحده نسبتاً به آرامی از رکود سالهای ۱۹۷۴-۷۵ بیرون آمد، اما سرعت بیرون آمدن این کشور از رکود، سریعتر از آلمان و ژاپن بود. اکثر کشورها از تورم هراس داشتند و تمایلی به کنار گذاردن سیاستهای مالی و پولی انقباضی نداشتند.

بیرون آمدن اقتصاد ایالات متحده از رکود، واردات این کشور را سریعتر از صادرات آن افزایش داد. افزایش قبلی ارزش دلار قدرت رقابت کالاهای آمریکایی را کاهش داده بود.

واردکننده نفت کاهش داد زیرا مانند افزایش مالیاتها عمل کرد. برخی از کشورهای صادرکننده نفت مانند عربستان سعودی نمی‌توانستند به سرعت این درآمد افزایش یافته را خرج کنند. در نتیجه مازاد تجاری عظیمی به هم زدند که تقاضای کل در کشورهای واردکننده نفت را کاهش داد. از این گذشته، برخی از کشورهای صنعتی برای مبارزه با افزایش قیمتهای داخلی سیاستهای اقتصادی محدودکننده در پیش گرفتند. به این دو دلیل اقتصادها این کشورها دچار رکود شدیدی گردید. برای نمونه در ایالات متحده تولید ناخالص ملی که در سال ۱۹۷۳ به میزان ۵/۸ درصد رشد کرده بود، در سال ۱۹۷۴ تنها ۰/۶ درصد و در سال ۱۹۷۵ نیز ۱/۲ درصد رشد داشت. نرخ بیکاری از ۴/۹ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۸/۵ درصد در سال ۱۹۷۵ افزایش یافت.

سوم، افزایش قیمت نفت باعث شد حسابجاری تراز کشورهای واردکننده نفت دچار کسری شود. در سال ۱۹۷۳ حسابجاری تراز کشورهای صنعتی دارای حدود ۲۰ میلیارد دلار مازاد بود ولی در ۱۹۷۴ جای خود را به حدود ۱۱ میلیارد دلار کسری داد. کشورهای درحال توسعه شدیدتر ضربه خوردند. کسری حسابجاری تراز این کشورها که در سال ۱۹۷۳ در حدود ۱۱ میلیارد دلار بود، در سال ۱۹۷۴ به ۳۷ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۵ به ۴۶ میلیارد دلار سرزد، کاهش تقاضای کشورهای صنعتی به علت رکود، تقاضا برای صادرات این کشورها را کاهش داده بود.

از کشورهایی که با مشکل کسری حسابجاری روبرو هستند انتظار می‌رود یا سیاستهای ضد تورمی در پیش گیرند یا ارزش پول خود را تقلیل دهند. اما این کار انجام نشد، کاهش عمده در تقاضای کل، واردات نفت را کاهش می‌داد و باعث کاهش مازاد حسابجاری کشورهای عضو اوپک می‌گردید. با کاهش

● پس از نخستین شوک نفتی، پنج سال طول کشید تا مازاد حسابجاری کشورهای اوپک از بین برود. ولی بعد از شوک دوم، حذف این مازاد سریعتر انجام شد.

ولی دیگری موفقیت آمیز بود.

هنگامی که رابرت تریفین تبدیل صندوق بین‌المللی پول به یک بانک مرکزی جهانی (پیشنهاد کینز در نشست برتون وودز) را مطرح ساخت پیشنهاد نمود کشورها مانده‌های دلاری خود را به صندوق در مقابل دریافت یک پول جدید بفروشند. این پیشنهاد در خلال بحث‌های گروه ۲۰ به شکل تبدیل مانده‌های دلاری به حق برداشت مخصوص ارائه گردید. در سال ۱۹۷۸ مدیرعامل صندوق بین‌المللی پول دوباره این بحث را به میان کشید و امیدوار بود حق برداشت مخصوص بتواند نقش مهمتری به عهده گیرد. ایالات متحده نیز با این پیشنهاد موافق بود. بلافاصله بعد از شناور شدن ارزش پولها، دولتها و بانکهای مرکزی ذخایر پولی خود را پراکنده ساختند. آنها دلارهای خود را به مارک، ین و پولهای دیگر تبدیل کردند. دولتهای آلمان و ژاپن کوشش کردند مانع از این پراکنده‌سازی ذخایر گردند، آنها نمی‌خواستند پولشان به یک دارایی ذخیره تبدیل شود، اما در این زمینه ناموفق بودند. این کار باعث تضعیف ارزش دلار شد. به همین دلیل آمریکا از ایجاد حساب جایگزین که براساس آن دولتها می‌توانستند دلارهای ناخواسته خود را در مقابل دریافت حق برداشت مخصوص در آینده در صندوق سپرده‌گذاری کنند، حمایت کرد. اما این طرح به جایی نرسید. در این زمان دلار قدرت گرفت و علاقه دولتها به این طرح کاهش یافت. در این زمان آنها دیگر مایل به نگاهداری دلار بودند و تمایلی به تبدیل آن به حق برداشت مخصوص نداشتند.

کوشش دوم که با موفقیت همراه گشت ایجاد نظام پولی اروپا در سال ۱۹۷۹ بود. سالهای سال اروپائیان از تشکیل یک اتحادیه پولی که مکمل اتحادیه گمرکی (بازار مشترک) باشد سخن می‌گفتند. ۶ کشور اروپایی در سال ۱۹۷۳ با شناور ساختن همزمان پولهایشان در مقابل دلار اولین قدم را در این راه برداشتند. دامنه‌ای برای تغییر ارزش این شش پول نسبت به یکدیگر مشخص شد. فرانسه و آلمان ترتیب رسمی تری

قیمتها در آمریکا سریعتر از قیمتها در ژاپن و آلمان افزایش یافتند. بنابراین حسابجاری تراز آمریکا در سال ۱۹۷۷ دچار کسری شد. اما دلار تقلیل ارزش نیافت، در نیمه دوم این سال، ورود سرمایه به آمریکا کاهش یافت، چون در بازارهای ارز این باور رایج بود که آمریکا ارزش دلار را تقلیل خواهد داد.

وزیر خزانهداری آمریکا، بلومنتال در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در پاریس پیشنهاد کرد که چون آلمان و ژاپن مزاد حسابجاری قابل ملاحظه‌ای دارند ارزش پول خود را افزایش دهند. بازارهای ارز سخنان وی را به معنی تقلیل ارزش دلار گرفتند.

در اوایل سال ۱۹۷۸ با وجود مداخله آمریکا، ژاپن و آلمان در بازار و استفاده از سیاستهای پولی محدودکننده بوسیله ایالات متحده آمریکا، تضعیف ارزش دلار ادامه یافت. در اجلاس اقتصادی بن در ژوئیه، ایالات متحده با کنترل‌زدایی قیمت نفت در داخل و به‌کارگیری سیاستهای ضد تورمی پر قدرت تر موافقت کرد. اما بازارهای مالی اعتقادی به سیاستهای اقتصادی کارتر نداشتند. کاهش ارزش دلار تا ماه نوامبر ادامه یافت. در این زمان بانک مرکزی آمریکا سیاستهای پولی محدودکننده تری اتخاذ کرد و این کشور ۳۰ میلیارد دلار از صندوق بین‌المللی پول اعتبار گرفت تا در بازارها مداخله کند. در این زمان ارزش دلار افزایش یافت. اما این بهبودی گذرا بود. تورم در آمریکا افزایش یافت. ناآرامیها در ایران قیمت نفت را افزایش داد. ضعف دلار تا به‌کارگیری سیاستهای پولی بسیار محدودکننده در اکتبر ۱۹۷۹ ادامه یافت. یک مثال در این زمینه افزایش نرخ تنزیل مجدد به ۱۲ درصد بود.

دو کوشش اصلاحی دیگر

ضعف دلار در سالهای ۱۹۷۷-۷۹ باعث برانگیختن دو کوشش جدید برای بهبود نظام پولی شد. یک کوشش با شکست روبرو شد

● موفقیت نظام پول واحد اروپایی برخی از اقتصاددانان را واداشت که از خود پرسند آیا چنین نظامی می‌تواند بین گروه بزرگتری از پولها شکل گیرد.

شوگ دوم حذف این مازاد سریعتر انجام شد. در سال ۱۹۸۲ کشورهای عضو اوپک در حسابجاری تراز خود کسری داشتند زیرا درآمد نفت کاهش یافته بود. رکود جهانی و قیمت بالای نفت تقاضا برای نفت اوپک را کاهش داده بود. افزایش قیمت نفت، از دو سو باعث کاهش این تقاضا شد. اول، قیمت بالای نفت صرفه‌جویی را تشویق کرد. دوم، کشورهای غیر اوپک مانند مکزیک تشویق به تولید نفت شدند. اما کشورهای در حال توسعه همچنان دارای کسری در حسابجاری تراز خود بودند و این مسئله باعث بروز یک مشکل جدید گردید.

بعد از آرام شدن و از بین رفتن اثرات شوگ اول نفتی وام‌دهی بانکهای تجاری این کشورها متوقف نگردید. حجم وامها در پایان سال ۱۹۷۹ بیش از حجم آن در آخر سال ۱۹۷۶ بود. بخشی از این وامها برای تشکیل سرمایه - بخصوص برای شرکتهای دولتی - مورد استفاده قرار گرفت و از بخشی دیگر برای سوسپید دادن استفاده شد. برخی از وامها نیز کسری حسابجاری تراز را تأمین مالی کرد و از مقداری از وامها هم برای افزایش دارائیهای ذخیره استفاده گردید. شوگ دوم نفتی باعث شد که حجم این وامها افزایش یابد و در پایان سال ۱۹۸۲ کل بدهی کشورهای در حال توسعه، جز کشورهای عضو اوپک بیش از ۷۰۸ میلیارد دلار بود. حجم بدهی‌ها در فاصله سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ سریعتر رشد کرد.

نرخهای بهره در بازارهای بین‌المللی سرمایه افزایش یافت و علت آن افزایش نرخهای بهره در ایالات متحده بود. رکود نیز درآمد صادراتی کشورهای بدهکار را کاهش داد.

اولین بحران بزرگ بدهی‌ها در سال ۱۹۸۱ اتفاق افتاد. در این سال لهستان نتوانست به تعهدات خود عمل کند و خواستار تعیین زمان‌بندی تازه‌ای برای بازپرداخت اصل و فرع بدهیهایش شد. دومین بحران در سال ۱۹۸۲ اتفاق افتاد در این سال مکزیک نیز وضعیتی مانند

را در سال ۱۹۷۸ پیشنهاد کردند که در سال ۱۹۷۹ شکل گرفت. این ترتیب جدید چیزی شبیه نظام برتون‌وودز بود اما واحد پولی خاص خود را داشت. ارزش واحد پول اروپایی برحسب سبدهی از پولهای اروپایی تعیین می‌شد. هر عضو نظام پولی اروپا توافق کرد که ارزش پول خود را برحسب واحد پول اروپایی ثابت نگاه دارد.

موفقیت نظام پولی اروپایی برخی از اقتصاددانان را وا داشت که از خود بپرسند آیا چنین نظامی می‌تواند بین گروه بزرگتری از پولها شکل گیرد.

دومین شوگ نفتی و آغاز بحران بدهیها

دومین شوگ نفتی هم زاده ناآرامیهای سیاسی خاورمیانه بود و اثراتی مشابه شوگ اول بر اقتصاد جهانی گذاشت؛ حتی ممکن است اثرات بلندمدت آن حادثتر از شوگ اول باشد. با وقوع انقلاب اسلامی ایران در پایان سال ۱۹۷۸ صادرات نفت این کشور مختل شد و قیمت نفت شروع به افزایش کرد. میانگین قیمت نفت اوپک از حدود بشکه‌ای ۱۳ دلار در اواسط سال ۱۹۷۸ به ۳۲ دلار برای هر بشکه در اواسط سال ۱۹۸۰ رسید. کشورهای عضو اوپک مازاد حسابجاری عظیمی پیدا کردند که در سال ۱۹۸۰ به حدود ۱۱۱ میلیارد دلار رسید. سایر کشورها دچار کسریهای عظیم در حسابجاری خود شدند. نرخهای تورم افزایش یافت اما نه به اندازه افزایش نرخهای تورم ناشی از شوگ اول. علت آن بود که دولتها سیاستهای مناسبتری در پیش گرفته بودند. یک مثال، سیاست پولی محدودکننده ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۹ است. اما این سیاستها رکودی شدیدتر از رکود سالهای ۷۵-۱۹۷۴ را به وجود آوردند. برای نمونه در ایالات متحده میانگین نرخ بیکاری از ۵/۹ درصد در سال ۱۹۷۹ به ۹/۷ درصد در سال ۱۹۸۲ افزایش یافت.

بعد از شوگ اول، ۵ سال طول کشید تا مازاد حسابجاری کشورهای اوپک از بین برود. بعد از

● نخستین بحران بزرگ بدهی‌ها در سال ۱۹۸۱ رخ داد. در این سال لهستان نتوانست به تعهدات خود عمل کند و خواستار تعیین زمان‌بندی تازه‌ای برای بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌هایش شد.

تورم ناموفق بودند. دولتهایشان نمی توانستند از بانکهای خارجی وام دریافت کنند و برای تأمین کسر بودجه ناگزیر از انتشار پول بودند. متأسفانه سرعت رشد در اقتصاد جهانی نیز اندک بود و آنطور که انتظار می رفت صادرات کشورهای بدهکار افزایش نیافت.

سالهای قدرتمندی دلار

افزایش شدید نرخهای بهره در ایالات متحده، که علت بحران بدهیها بود، باعث افزایش قدرت دلار گردید. در سال ۱۹۸۰ ارزش دلار افزایش یافت و از آن پس تا سالهای ۱۹۸۵ این افزایش ارزش ادامه داشت. علت آن بود که سیاستهای پولی با سیاست مالی جایگزین شده بود و این عامل اصلی افزایش ارزش دلار بود.

در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰ رونالد ریگان وعده افزایش هزینههای دفاعی، کاهش مالیاتها و بودجه متعادل را داد. وی به دو وعده اول وفا کرد اما نتوانست سومی را برآورده کند. برخی از مشاوران وی شکل جدیدی از اقتصاد طرف عرضه را پیشنهاد کردند که براساس آن کاهش مالیاتها رفتار اقتصادی بنگاهها را تغییر می داد. آنان بیشتر سرمایه گذاری می کردند، کارگران بهتر کار می کردند و افزایش فعالیتهای اقتصادی در آمد مالیاتی را افزایش می داد. اقتصاد با قدرت رشد کرد اما این رشد برای خنثی کردن کاهش اولیه مالیاتها کافی نبود. کنگره مخارج غیردفاعی را کاهش داد اما این کاهش به اندازه ای نبود که بودجه را متعادل سازد. کسر بودجه ایالات متحده از ۱۶ میلیارد دلار در آخرین سال حکومت کارتر (۱۹۷۹) به ۲۰۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ رسید. در اکتبر سال ۱۹۸۶ ارزش دلار کاهش یافت.

مأخذ

P. B. Kenen, The International Economy, Prentice - Hall - 1989, pp. 404-447.

لهستان پیدا کرد. چند ماه بعد برزیل، آرژانتین و چند کشور دیگر نیز مانند لهستان و مکزیک گرفتار شدند.

مشکل لهستان، مسئله را برای اروپائیان جدی ساخت زیرا بانکهای اروپایی بستانکاران اصلی لهستان بودند. مشکل مکزیک و برزیل بانکهای آمریکایی را با مشکل روبرو ساخت. طلب بانکهای ایالات متحده از مکزیک و برزیل دو برابر سرمایه آنها بود. در صورت انتقال وامها به حساب مطالبات سوخت شده، بانکها ورشکست می شدند.

بحران مکزیک در اوت ۱۹۸۲ آغاز شد و دولت مکزیک با هدف بحث درباره تغییر جدول زمانی بازپرداخت، پرداخت اصل و فرع بدهیهای خود را در ۱۹۸۳ متوقف ساخت. این مسئله باعث شد ارائه وام به مکزیک متوقف گردد. دولت ایالات متحده و بانک تسویه بین المللی برای ارائه اعتبار کوتاه مدت به مکزیک وارد صحنه شدند. در ماه نوامبر مدیرعامل صندوق بین المللی پول از بانکها درخواست کرد تا به مکزیک وام دهند. در ماه دسامبر صندوق از مکزیک خواست تا سیاستهایی برای کاهش تورم و کسری تراز پرداختهای خارجی در پیش گیرد و ارائه وام به مکزیک را در فاصله زمانی سه سال تصویب نمود. بانکهای تجاری پذیرفتند ۵ میلیارد دلار دیگر وام در اختیار این کشور بگذارند تا بتوانند بهره بدهیهای خود را پرداخت کنند.

در ابتدا تصور می شد که بحران بدهیها بزودی خاتمه خواهد یافت: با کاهش نرخهای بهره اقتصاد جهانی از شر رکود بین المللی خلاص می شود، مقدار و قیمت صادرات بدهکاران افزایش می یابد و اینان می توانند اصل و فرع بدهیهای خود را پرداخت کنند. اکثر کشورهای بدهکار توانستند کسری حسابجاری تراز خود را کاهش دهند. اما هزینههای داخلی بسیار بالا بود. نرخهای رشد و سطح زندگی به شدت کاهش یافت و نرخ بیکاری افزایش پیدا کرد. از این گذشته، بدهکاران عمده، در کنترل